

*Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 20, No. 9, Autumn 2020, 207-226  
Doi: 10.30465/crts.2020.31143.1863

**Foucault's Method as Subjectification and Developing of an  
Immanent Life Review of the book  
*Genealogy is Gray: Reflections on Foucault's Method***

Meysam Ghahreman\*

**Abstract**

The main concern of this paper is to counter the ruling rationality of the humanities, which makes writings and classrooms of "Riskless and timely Foucault". The rationality that has appropriated Foucault to reproduce the student-teacher relationship and write treatises and scientific books. According to this rationality, first, Foucault is Periodize, and then these periods are taught by a professor who, as a subject, is confronted with Foucault's object and strictly observes the method of scientific references while truth Foucault (Truth does not mean the exact references of the subject to the object of Foucault's works) is an untimely Foucault that develops an immanent life in the present. Therefore, in order to counter the academic Foucault, it is necessary to provide a reading of the Foucault that has no Periodization (One should not even understand the periods in relation to each other) because these Periodizations make it possible that Foucault can be conquered by the forces of academic rationality. As a result, Foucault's method should be considered as a subjectification and continuous production of the untimely, whereby the subjugation of knowledge and relations of power are immanent subjects as an immanent life.

**Keywords:** Genealogy of the Present, Relation of Self to Itself, Immanent Life, Knowledge, Relations of Power

---

\* PhD in Political Science, University of Tehran, m\_ghahreman@ut.ac.ir

Date received: 2020-06-16, Date of acceptance: 2020-10-19

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.



## روش فوکو به‌مثابه سوژه‌شدن و توسعه زیستی درون‌ماندگار

نقد و بررسی کتاب تبارشناسی خاکستری است:

تأملاتی درباره روش فوکو

میشم قهرمان\*

### چکیده

دغدغه اصلی این نوشتار مقابله با عقلانیت حاکم بر علوم انسانی است که تألیفات و کلاس‌های درس «فوکوی بی‌خطر و به‌هنگام» را ممکن می‌کند، عقلانیتی که فوکو را برای بازتولید روابط استاد - دانشجویی و نگارش رساله‌ها و کتب علمی از آن خود کرده است. طبق این عقلانیت، ابتدا فوکو دوره‌بندی می‌شود و سپس این دوره‌ها توسط استادی تدریس می‌شوند که به‌منزله سوژه روبه‌روی ابژه فوکو قرار گرفته است و شیوه ارجاعات علمی را به‌طور دقیقی رعایت می‌کند؛ درحالی‌که فوکوی حقیقی (حقیقت نه به‌معنای ارجاعات دقیق سوژه به ابژه آثار فوکو) فوکوی نابه‌هنگامی است که در زمان حال زیستی درون‌ماندگار را توسعه می‌دهد. بنابراین، برای مقابله با فوکوی دانشگاهی‌شده باید خوانشی از فوکو ارائه داد که دارای هیچ دوره‌بندی‌ای نیست (حتی نباید دوره‌ها را مرتبط با یک‌دیگر فهم کرد)، زیرا این دوره‌بندی‌کردن‌ها فضا را برای به‌تسخیر درآورده‌شدن فوکو توسط نیروهای عقلانیت دانشگاهی فراهم می‌کند. درنتیجه، باید روش فوکو را سوژه‌شدن و تولید مدام امر نابه‌هنگام دانست که سوژه‌منقاسازی‌های دانش و روابط قدرت درون‌ماندگار سوژه به‌مثابه زیستی درون‌ماندگارند.

**کلیدواژه‌ها:** زیست درون‌ماندگار، نسبت خود با خود، تبارشناسی زمان حال، دانش، روابط قدرت.

\* دکترای علوم سیاسی دانشگاه تهران، m\_ghahreman@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۲۸

## ۱. مقدمه

برخلاف نقدهای معرفتی که به نام علم و فهم صحیح سخن می‌گویند، این نوشتار فارغ از هرگونه نقد علمی به کتاب تبارشناسی خاکستری است صرفاً به دنبال پی‌گیری کارکرد خاصی در زمان حال است. کارکرد مقابله با عقلانیت حاکم بر دانشگاه در علوم انسانی که این عقلانیت از یک سو از ره‌گذر بازتولید روابط استاد - دانشجویی و از سوی دیگر، با تولید رساله‌ها و پایان‌نامه‌های دانشگاهی، فوکوشناسی خاصی را ممکن کرده است. کتاب تبارشناسی خاکستری است یکی از نمونه‌های فوکوی دانشگاهی شده است، زیرا هم مرجع مناسبی برای نوشتن پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشگاهی محسوب می‌شود و هم از دل آن استادان فوکوشناس می‌توانند پرورش یابند.

به عبارت دقیق‌تر، روش فوکو سامانه‌ای است که روابط قدرت حول آن شکل گرفته است، روابط قدرتی که از ره‌گذر دوره‌بندی کردن آثار فوکو، نخست، اجازه می‌دهند که روش فوکو به منزله چهارچوبی نظری در نظر گرفته شود که از طریق آن بتوان به مثابه سوژه‌ای استعلایی پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دانشگاهی را نوشت که برای مثال، بیست درصد آن باید چهارچوب نظری باشد و هشتاد درصد دیگر آن کاربست این چهارچوب نظری در دوره تاریخی خاصی.

دوم، این روابط قدرت حول سامانه فوکو باعث می‌شود استادان استعلایی فوکوشناس به طور مضحکی تبارشناسی‌های فوکو از زمان حال خود را تدریس کنند، فوکوشناسانی که وظیفه‌شان جلوگیری از خلق فوکوی نابه‌هنگام درون زیستی درون‌ماندگار است. این درحالی است که فوکو به قدری از این جایگاه‌های استادی و چهارچوب‌های نظری بیزار بود که هنگام مصاحبه با روزنامه، بدین دلیل که خوانندگان با دیدن نام فوکو چهارچوب فکری‌ای را که درباب او ساخته شده بود مبنا قرار ندهند، از نوشته‌شدن نام خود پای مصاحبه امتناع کرد و مصاحبه با عنوان فیلسوف نقاب‌دار منتشر شد. هدف فوکو از این کار از یک سو شکستن روابط قدرتی بود که حول مباحث او شکل گرفته بودند و از سوی دیگر، فراخوانی مدام امر نابه‌هنگام و تلاش برای ایجاد امر نو بود.

براساس مقدمه‌ای که بیان شد، برای مقابله با چنین فوکوشناس‌ها و هم‌چنین چهارچوب‌های نظری ساخته‌شده از مباحث فوکو که کارکردشان نوشتن رساله‌ها و پایان‌نامه‌ها به‌راهنمایی استادان دانشگاهی است، با این ادعا که فهم مباحث دیرینه‌شناسانه و تبارشناسانه فوکو فقط باید ذیل سوژه‌شدن به مثابه توسعه زیستی درون‌ماندگار (که دانش‌ها

و روابط قدرت درون ماندگار این زیست‌اند) رخ دهد (نه دیدن با یکدیگر و هم‌زمان سه دوره فوکو<sup>۱</sup>)، سراغ نقد کتاب تبارشناسی خاکستری است خواهیم رفت.

## ۲. تحلیل درونی و جایگاه اثر

کتاب تبارشناسی خاکستری است: تأملاتی درباره روش فوکو شامل یک مقدمه و چهار فصل است. نویسنده در مقدمه ابتدا منظور از استفاده از مفهوم «روش» در آرای فوکو را با برقراری نسبتی میان اندیشیدن، اراده به دانستن، و تعرض مسئله و در تقابل با رویکردهای بازنمایانه از روش توضیح می‌دهد.

توضیحاتی که نویسنده کتاب در باب «روش» در آرای فوکو می‌دهد ناظر به رویکرد درون‌ماندگار به زندگی است. یکی از مهم‌ترین این توضیحات که نویسنده در مقدمه کتاب به آن اشاره کرده بدین شرح است:

روش تمهیدی برای تغییر زاویه دید است. باید به این نکته توجه داشته باشیم که تغییر زاویه دید روی‌دادی است که پیش از صورت‌بندی روش روی داده است. زاویه دید را مسئله تغییر می‌دهد. آنچه ما را به اندیشیدن وامی‌دارد. مسئله همواره نیرویی است در یک میدان، در نسبت با نیروهای دیگر. بنابراین، روش امری استراتژیک است نه تئوریک. منظور از روش در واقع صورت‌بندی مسئله به نحوی چنان بارز است که مانند یک تابلوی نقاشی مخاطب را به تغییر زاویه دید و میزان‌کردن نگاه وامی‌دارد. در این راه مسلماً باید از مفاهیم بهره گرفت، اما غرض نه ترکیب مفاهیمی در یک چهارچوب نظری برای بازنمایی واقعیت، بلکه تبدیل مفاهیم به نیروست، نیرویی که زاویه دید را تغییر می‌دهد و دیگرگونه‌اندیشیدن را ممکن می‌کند. زاویه دید نه امری قائم به مخاطب، بلکه هم‌بسته تابلوست: هر تابلو فضایی را مقابل خود سازمان می‌دهد که مانند یک میدان نیرو مخاطب را به میزان‌کردن نگاه و دیدن به شیوه‌ای خاص وامی‌دارد. بدون این میزان‌کردن نگاه، مخاطب تابلو را به معنای دقیق کلمه نخواهد دید.

غرض از صورت‌بندی روش فوکو ایستادن مقابل تابلوی آثار فوکو و قرارگرفتن در معرض تأثیر نیروهایی است که در قالب فرم‌های مفهومی یا توصیفی، گزاره‌پذیر یا رؤیت‌پذیر شده‌اند، قرارگرفتن در معرض تأثیر جهانی که از این آثار بیرون می‌آید و جهان مألوف ما را «دوبل» می‌کند. اما این «دوبل» یا هم‌زاد فقط یک «دوبل» یا هم‌زاد تفسیری نیست، بلکه روی جهان ما تأثیر می‌گذارد. با ایستادن مقابل این تابلو، اگر خود را در معرض تأثیرش قرار داده باشیم، اگر در زاویه مناسب ایستاده باشیم، جهانی که در

آن زندگی می‌کنیم دیگر همان جهان سابق نخواهد بود و ما دیگر نمی‌توانیم به همان شیوه سابق بیندیشیم (مشایخی ۱۳۹۵: ۱۰-۱۱).

هرچند از توضیحات فوق درباب «روش» این انتظار می‌رود که نویسنده از سوژه‌شدن ردپای مفاهیم به‌اصطلاح دیرینه‌شناسانه و تبارشناسانه فوکو را شرح دهد، اما در چند صفحه جلوتر می‌خوانیم:

همان‌طور که می‌دانیم، فوکو در سال‌های پایانی زندگی‌اش پروژه تحلیلی خود را در قالب سه محور به‌هم پیوسته و «هم‌زمان» صورت‌بندی می‌کند. محور نخست محور «دانش» است؛ مفاهیم دیرینه‌شناسی دانش به‌منزله یک روش در واقع «شاخص»هایی هستند که زاویه دید ما را چنان تغییر می‌دهند که به‌جای کردارهای گفتاری و غیرگفتاری یا به‌تعبیری، به‌جای گفته‌ها و کرده‌ها، چهارچوب‌های مرجع یا عقلانیت‌هایی را ببینیم که براساسشان کرده‌ها و گفته‌ها در یک دوره خاص ارزیابی می‌شوند. محور دوم محور «قدرت» است: مفاهیم تبارشناسی به‌منزله یک روش «شاخص»هایی هستند که زاویه دید ما را چنان تغییر می‌دهند که کرده‌ها و گفته‌ها را به‌منزله حرکت‌هایی در یک میدان نیرو یا بازی استراتژیک ببینیم. به این ترتیب، مفاهیمی فراهم می‌آیند که ما را به دیدن شبکه‌های قدرت - دانش سوق می‌دهند، شبکه‌هایی که در چهارچوبشان به انقیاد یک هویت و از این طریق به انقیاد دیگران درمی‌آیم. اما این به‌انقیاد در آمدن کامل نخواهد شد مگر در صورتی که ما خود را در آیینۀ این هویت‌ها بازشناسیم؛ و این امر با تکنیک‌های خاصی موسوم به «تکنیک‌های خود»، تکنیک‌هایی که رابطه ما با خودمان را سامان می‌دهند، تحقق می‌یابد. محور سوم پروژه فوکو همین «رابطه خود با خود» است. البته «رابطه خود با خود» مانند تیغی دودم عمل می‌کند، یعنی هم ضامن در آمدن به انقیاد هویت است و هم ابزارهایی برای آزاد کردن خود از قلاب هویت فراهم می‌آورد. در واقع این‌جا با دو فرایند سروکار داریم: فرایند سوژه - منقادسازی و فرایند سوژه‌شدن. آنچه فوکو درباره مقاومت می‌تواند بگوید ذیل فرایند دوم قابل‌صورت‌بندی است. اما در این رساله فقط به شبکه‌های قدرت - دانش و ابزارهای تحلیلی این شبکه‌ها پرداخته‌ایم. به مقاومت از دیدگاه فوکو در مجال دیگری باید پرداخت (همان: ۱۳-۱۴).

فصل دوم کتاب با عنوان *نقد دیرینه‌شناسانه دانش* یکی از فصل‌های مهم این کتاب است. حداقل به دو دلیل این فصل اهمیت بسیاری دارد: نخست، به این دلیل که یکی از اهداف اصلی این کتاب را می‌توان در این فصل یافت، یعنی مواجهه با رویکرد سیدجواد طباطبایی، رویکردی که سرانجامش چیزی جز انسداد و زوال تفکر نیست؛

دلیل دوم اهمیت این فصل نگاه به دانش به منزله تجلی دو شکل از نیروهای نامتجانس است که بر یکدیگر منطبق می‌شوند. این دو شکل از نیروهای نامتجانس، ضمن آن‌که از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و در یکدیگر اثر می‌گذارند، هیچ رابطه علی و استنتاجی ای با یکدیگر ندارند.

بر اساس این نگاه به دانش است که هدف فوکو نمی‌تواند ارائه تاریخی از نهادها یا تاریخی از ایده‌ها باشد، بلکه هدف او ارائه تاریخی از عقلانیت است، عقلانیت آن‌گونه که در نهادها و رفتار آدم‌ها عمل می‌کند: «درهم تنیدگی همین جاست. این شیوه تاریخننگاری همان دیرینه‌شناسی است که تاریخ کردارها را آن‌گونه که اندیشیده می‌شوند یا تاریخ عقلانیت‌ها را آن‌گونه که در کردارها عمل می‌کنند می‌نویسد» (همان: ۴۷-۴۸). به تعبیر فوکو،

تاریخ یک مفهوم تاریخ ظریف‌تر شدن تدریجی آن، عقلانیت پیوسته فزاینده آن، و درجه انتزاع آن نیست، بلکه تاریخ حوزه‌های گوناگون برساخته شدن و اعتبار آن است، تاریخ قواعد متوالی کاربرد آن و تاریخ محیط‌های نظری بس‌گانه‌ای است که تدوین این مفهوم در آن‌ها دنبال می‌شود و به پایان می‌رسد (فوکو ۱۳۹۲: ۱۱).

مشایخی در ادامه با توضیح عقلانیت‌های معرفت‌شناسانه‌ای که فرسنگ‌ها با برداشت فوکو از عقلانیت و اندیشه فاصله دارد، ضمن نقد کلی به این رویکردها، به‌طور خاص نقدهای قابل توجهی را به سیدجواد طباطبایی وارد می‌کند که می‌توان این نقدها را بخشی از خواندنی‌ترین مطالب این کتاب دانست. او در این باره می‌نویسد:

بر اساس این برداشت [برداشتی که فرسنگ‌ها با برداشت فوکو از عقلانیت و اندیشه فاصله دارد]، عقلانیت امری ثابت و فراتاریخی است که به‌سان معیاری برین عمل می‌کند که منتقد باید به آن تکیه زند و ببیند چه کردارهایی با قواعد این معیار سازگارند و چه کردارهایی نه. فاجعه زمانی روی می‌دهد که چنین منتقدی خود را مورخ اندیشه‌ها نیز بداند؛ او تاریخ را از دیدگاه دوری و نزدیکی به این عقلانیت برین می‌نویسد: از یک‌سو، تاریخ کردارهایی که مطابق معیارهای این عقلانیت جریان داشته‌اند و در سیری خطی سرانجام به‌نحوی کامل با قواعدش سازگار شده‌اند؛ و از سوی دیگر، تاریخ سلبی کردارهایی که با این معیارها بیگانه‌اند: تاریخ غیاب یا حتی عدم امکان اندیشه. نظرورزی‌هایی از این دست، درست یا نادرست، خوب یا بد، هیچ ربطی به دیرینه‌شناسی ندارند. از دیدگاه دیرینه‌شناسانه، تاریخ‌نگاری‌های سلبی از این دست در واقع نتیجه گونه‌ای تنبلی فکری‌اند، نتیجه گونه‌ای «انسداد تفکر»: تاریخ‌نگاری سلبی تاریخی خاص را که از دیدگاه عقلانیتی خاص نوشته شده است مطلق می‌کند و با

اتکا به رویکردی منسوخ (منسوخ از فرط یک‌سونگری و ساده‌انگاری) می‌خواهد تاریخی دیگر را براساس غیاب آن عقلانیت بنویسد. برای مثال، وقتی پای تاریخ ایران به میان می‌آید، تاریخ‌نگار فیلسوف‌مآب ما با عقلانیتی که قواعدش را ضمن "تبعات دقیق فلسفی" و "فهم فیلسوفی خاص آن‌گونه که او خودش خودش را می‌فهمیده" و بنابر ادعا، "فارغ از هرگونه نیروی کژتابی"، فراگرفته به تورق اسناد و روایات تاریخی می‌پردازد و در این تاریخ چیزی جز کردارهای خام و وحشیانه، بری از هرگونه اندیشه، و فارغ از هر سنجی از عقلانیت نمی‌بیند. نیازی به تکرار نیست که از دیدگاه دیرینه‌شناسانه، وقتی سخن از عقلانیت در تاریخی خاص به میان می‌آید، منظور همان عقلانیت درهم‌تنیده با کردارهاست، عقلانیتی که در نهادها و کردارهای یک عصر معین عمل می‌کند، و غرض نه ستایش آن تاریخ و سردادن شعار "آن‌چه خود داشت ..."، بلکه گونه‌ای نقد عقلانیت است (مشایخی ۱۳۹۵: ۴۸-۴۹).

در ادامه، نویسنده تلاش می‌کند به این سؤال پاسخ دهد که دیرینه‌شناسی به چه کار می‌آید؟ در پاسخ به این سؤال نویسنده بیان می‌کند: «هر نظام دانش یک دستگاه دوطرفه اندیشه است. تحلیل‌های دیرینه‌شناسانه دانش این پاره - دستگاه‌های روی هم چفت‌وبست‌شده را می‌کاوند تا قواعد حاکم بر کردارهای هر دستگاه را بیابند». در واقع «آن‌چه فوکو از تاریخ انتظار دارد، همین تعیین امور رؤیت‌پذیر و گزاره‌پذیر در هر دوره است، تعیینی که از رفتارها و ذهنیت‌ها یعنی ایده‌ها فراتر می‌رود، زیرا آن‌ها را امکان‌پذیر می‌کند» (دلوز ۱۳۹۲: ۸۱).

به همین منظور، نویسنده دوباره گریزی به آرای سیدجواد طباطبایی به‌مثابه استاد دانای مشروطه‌پژوه می‌زند و بیان می‌کند: یکی از ویژگی‌های دیرینه‌شناسی، باتوجه‌به عدم تجانس دو سلسله، پرهیز از درافتادن به دام وسوسه استنتاج امور غیرگفتاری از امور گفتاری است. از دیدگاه دیرینه‌شناسانه ابلهانه است مثلاً خرده‌گرفتن بر انقلاب مشروطه که چرا مبتنی بر نظریه سیاسی منسجمی نبوده است! و به همان اندازه ابلهانه است تلاش برای درک پدیده‌ای جهانی مانند تروریسم با این ادعا که تروریسم ناشی از گفتارهای «اسلام‌گرا» است. فعل و انفعالات اجتماعی و تأسیس و تخریب نهادها یا شکل‌گیری و انحطاط جنبش‌ها مبتنی بر نظام‌های گفتاری نیست؛ نهادها از بطن گفتارها متولد نمی‌شوند. فوکو در مراقبت و تنبیه تأکید می‌ورزد که زندان از بطن حقوق کیفری به‌منزله نظامی گفتاری متولد نشده است، بلکه نهادی است که در عرصه فعل و انفعالات غیرگفتاری و در واکنش به مسائل این عرصه شکل گرفته است:



زندانی بیرون از دستگاه قضایی ساخته شد، هنگامی که در سرتاسر پیکر اجتماع روش‌هایی برای توزیع افراد، دادن جایی ثابت به آن‌ها، تربیت بدنشان، ضابطه‌مند کردن رفتار پیوسته‌شان، رؤیت پذیرنگه داشتن کامل آن‌ها، ایجاد یک دستگاه کامل مشاهده، و ثبت و نشانه گذاری گرداگرد آن‌ها ... ساخته و پرداخته شد (مشایخی ۱۳۹۵: ۹۱-۹۲).

در فصل «تبارشناسی چیست؟» مشایخی ابتدا مواجهه‌ای با آرای نویسندگانی دارد که دیرینه‌شناسی را به تحلیل گفتمان و تبارشناسی را به بافت‌گرایی تقلیل داده‌اند، آرای کسانی نظیر حسین کچویان، دریفوس، و رابینو؛ سپس برای پاسخ به چگونگی تکوین معنا سراغ روابط نیروها نزد فوکو می‌رود و توضیح می‌دهد:

تبارشناسی نه نشانه‌شناسی به معنای مرسوم است و نه گونه‌ای تأویل و تفسیر، چراکه آن چه معنا می‌بخشد «نیرو» است. معنا نه نتیجه رابطه دال‌هاست و نه امری پنهان و باطنی. «نیرو» هم امری پنهان نیست، نکته فقط این است که چشم ما عادت به دیدن نیرو ندارد: «نیرو پنهان نیست، اما دیده نمی‌شود». به همین دلیل است که نیچه از «چشم تبارشناس» سخن می‌گوید، چشمی که با تمرین تبارشناسانه ورزیده شده است و آن‌جا که دیگران «فرم» می‌بینند او ستیز نیروها را مشاهده می‌کند ... از دیدگاه تبارشناسانه کردارهای گفتاری و غیرگفتاری «بیان» نیرو یا نیروها هستند. تاریخ هر چیز عبارت است از توالی نیروهایی که آن را به تصرف درمی‌آورند و هم‌زیستی نیروهایی که بر سر تصرف آن با هم درستیند. معنای ابژه یا پدیده‌ای واحد، بسته به نیرویی که آن را به تصاحب درمی‌آورد، تغییر می‌کند. این‌جا «تأویل» شناسایی نیروهاست، نه کشف‌المحجوب؛ و چیزها اگر «نشانه» خوانده می‌شوند به این دلیل است که نیرو را «بیان» می‌کنند؛ «چیزها» بر نیرو «دلالت» نمی‌کنند، بلکه نیرو را «اجرا» می‌کنند (همان: ۹۸-۹۹).

در ادامه، مشایخی بر مبنای پنج مؤلفه «کارکرد»، «آماج یا موضوع»، «تکنیک»، «نظام تمیز گذاری‌ها»، و «هدف» تلاش می‌کند به این سؤال پاسخ دهد که آیا می‌توان خطوط کلی جعبه‌ابزاری تحلیلی را ترسیم کرد که مؤلفه‌هایی مفهومی را برای تحلیل سازوکارهای قدرت در اختیار ما بگذارد؟ بدین ترتیب، او بر اساس این پنج مؤلفه به تحلیل سازوکارهای قدرت حاکمیت‌مند، انضباطی، و حکومت‌مند می‌پردازد که فوکو از آن‌ها در تبارشناسی‌های خود بهره برده است.

فصل چهارم به تبارشناسی دولت مدرن نزد فوکو اختصاص یافته است که در آن تبارشناسی‌های فوکو در باب سازوکارهای قدرت شبانی در شهر یونان و مسیحیت، مصلحت دولت کلاسیک، و مصلحت دولت مدرن بررسی شده است.

### ۳. نقد محتوایی

همان‌گونه که در بخش‌های مقدمه و تحلیل درونی و جایگاه اثر به‌طور اجمالی اشاره کردیم، مشایخی در این کتاب به سراغ «سوژه‌شدن» نمی‌رود و به این نکته نیز به‌صراحت اشاره کرده است. به‌راستی کتاب *تبارشناسی خاکستری* است بدون سوژه‌شدن برای چه کارکردی نوشته شده است؟ بی‌تردید این سؤال برای فهم نیت مؤلف نیست، چون پذیرش زندگی درون‌ماندگار چنین اجازه‌ای را به ما نمی‌دهد، بلکه بازی با ابعاد «تجربه» است.

باتوجه به آنچه گفته شد، ابتدا مخالفت‌م را با دوره‌بندی کردن روش فوکو با مبنای قرارداد «زیست درون‌ماندگار» بیان خواهیم کرد، زیرا با چنین حقیقت‌گویی‌ای به دنبال تشریح روش فوکو می‌روم که فوکو از «تجربه» یا «زیستی درون‌ماندگار» سخن می‌گوید و مفاهیمی که در روشش به کار می‌برد برای توصیف و گسترش این زیست درون‌ماندگارند، مفاهیمی نظیر دانش، قدرت، حکومت‌مندی، نسبت خود با خود، و سایر مفاهیمی که فوکو از آن‌ها بهره می‌گیرد.

### ۱.۳ زیست درون‌ماندگار، عین آزادی و تجربه

درون‌ماندگاری عین آزادی، فهم، تجربه، و زندگی است؛ بدین معنا که فهم ما درون سلسله‌ای از اثرپذیری‌ها و اثرگذاری‌ها ممکن شده است و چیزی بیرونی نمی‌تواند به‌صورت استیلایی چنین آزادی اعمال کنش را از ما بگیرد. در این حالت آن چیز بیرونی به‌مثابه روابط استیلا عمل می‌کند و نه روابط قدرت آن‌گونه که فوکو از آن سخن می‌گوید. به‌عبارت دیگر، وقتی از درون‌ماندگاری صحبت می‌شود یعنی انسان به‌مثابه سوژه (طبیعتاً سوژه نیچه‌ای) تجربه یا زیستی با مجموعه‌ای از اثرگذاری‌ها و اثرپذیری‌هاست که نمی‌توان هیچ بخشی از این زیست را جدا کرد و آن را به هر بهانه‌ای مرجعی برای مطالعه زندگی‌ها قرار داد.

چنین اتفاقی به‌کرات در آکادمی‌ها و دانشگاه‌ها رخ داده و می‌دهد، جایی که استادان مفاهیمی را که در زیستی خاص کارکردی دارند و تجربه‌ای را ممکن می‌کنند به‌منزله چهارچوب مفهومی برای تبیین اوضاع زندگی و دیگر تجربه‌ها استفاده می‌کنند. بنابراین، منظور از نتوانستن این نیست که این کار نشده است، بلکه این است که خود این کار نوعی زندگی و درون‌ماندگاری است و برای کارکردی در نهاد دانشگاه ممکن می‌شود. به همین دلیل است که فوکو پروژه تاریخ جنسیت را این‌گونه از رویکرد بازنمایانه جدا می‌کند:

این پژوهش‌ها نباید نه تاریخی از رفتارها می‌بود، نه تاریخی از بازنمایی‌ها<sup>۲</sup>... این پژوهش‌ها باید می‌دید که چگونه در جوامع مدرن غربی "تجربه" ای برساخته شد که موجب شد افراد خود را به منزله سوژه‌های یک "سکسوالیته" بازشناسند و تجربه کنند، "سکسوالیته" ای که به عرصه‌های گوناگون شناخت راه یافت و به نظامی از قواعد و هنجارها پیوند خورد. پس پروژه من عبارت بود از تاریخی از سکسوالیته به منزله تجربه، اگر تجربه را به هم پیوستگی میان عرصه‌های دانش، انواع هنجارمندی، و شکل‌های سوژه‌مندی در یک فرهنگ بنامیم (فوکو ۱۳۹۱: ۴۹۸).

او هم چنین در پاسخ به سؤال «آیا از دید شما سوژه شرط امکان تجربه است؟» می‌گوید: «به هیچ‌رو. این تجربه است که عقلانی کردن یک فرایند است، فرایندی که خود موقتی است و به سوژه یا به عبارت بهتر به سوژه‌ها منتهی می‌شود» (فوکو ۱۳۹۳: ۲۲۸).

بنابراین، اگر روابطی که درون ماندگار تجربه نیست بر زندگی سوژه‌ها تحمیل شود، به گونه‌ای که سوژه‌ها آن را استیلا، سلطه، یا زور درک کنند و به دلایلی مجبور به اطاعت و تبعیت باشند، با تجربه از آن حیث که درون ماندگاری را توضیح می‌دهد و به تبع آن با روش فوکو مواجه نیستیم. در نتیجه، جایی که سوژه‌ها در روابط استیلا گرفتارند (مانند برده گرفتار در غل و زنجیر) به دلیل این که با درون ماندگاری و روابط قدرت مواجه نیستیم به تبع آن سخن گفتن از روش فوکو و تبارشناسی زمان حال نیز متغی است.

هم چنین، منظور از تجربه درون ماندگاری ای است که فهمی را ممکن می‌کند، نه تجربه‌های معرفتی و بازنمایانه که از تجربه به گونه‌ای سخن می‌گویند که آغاز و مرحله ورود به دستگاه معرفتی جهت تبیینی صحیح است. فوکو در این باره می‌گوید:

تحلیل‌های من مخالف ایده ضرورت‌های عام در زیست انسانی است. این تحلیل‌ها نشان می‌دهد که هنوز از چه فضای آزادی برخورداریم و چه تغییراتی هنوز هم ممکن است عملی شود... اگر در کتاب‌هایم به راستی تلاش کرده‌ام تغییرات را تحلیل کنم، برای یافتن علل مادی این تغییرات نیست، بلکه برای نشان دادن برهم‌کنش عوامل متفاوت و شیوه واکنش افراد است. من به آزادی افراد معتقدم. آدم‌ها در موقعیتی یکسان به شیوه‌های بسیار متفاوت واکنش نشان می‌دهند (فوکو ۱۳۹۱: ۳۳۶-۳۴۰).

هم چنین، فوکو در مقاله «سوژه و قدرت» به طور صریح‌تری به رابطه روابط قدرت و آزادی اشاره می‌کند و آزادی را شرط اعمال قدرت می‌داند: اگر اعمال قدرت را شیوه‌ای از کنش بر کنش‌های دیگران تعریف کنیم و این کنش‌ها را «حکومت» برخی بر دیگران توصیف کنیم، آن‌گاه عنصری مهم یعنی آزادی را وارد کرده‌ایم. قدرت صرفاً بر «سوژه‌های

آزاد» و از آن حیث که «آزادند»، اعمال می‌شود ... پس قدرت نقطه مقابل آزادی نیست و وجود یکی به معنای حذف دیگری نیست، بلکه بازی به مراتب پیچیده‌تری میان آن‌ها وجود دارد: در این بازی، آزادی شرط اعمال قدرت به نظر می‌رسد (همان: ۴۲۷-۴۲۸).

بنابراین، به زیست درون‌ماندگار به مثابه نوعی تجربه می‌رسیم که سوژه در آن با نسبتی که با خود و دیگران برقرار می‌کند آزادانه حقیقت را می‌فهمد و بیان می‌کند و روابط استیلای بیرونی او را مجبور به انجام کاری نمی‌کنند. در نتیجه، این آزادی هیچ نسبتی با رهایی و فاصله‌گرفتن از زیست ندارد، بلکه عین درون‌ماندگاری و زیست است.

### ۲,۳ زیست درون‌ماندگار به مثابه تکنیک‌های قدرت و خود

باتوجه به آنچه گفته شد، اگر تک‌معنایی هستی را بپذیریم، هیچ‌کس نمی‌تواند بیرون از تجربه تکین خود بفهمد و آفرینش‌گری کند. همه چیز درون‌ماندگار است و هیچ چیز در سطح استعلایی از واقعیت رخ نمی‌دهد. بنابراین، «تمام حیات، جریان سیورورت و کنش متقابل (یا تجربه در وسیع‌ترین معنای ممکن آن) است» (Colebrook 2002: 89). آن‌گاه حکومت‌مندی، دانش، و سوژه‌شدن باید ملزم به این تجربه باشد. این الزام چیزی است که با تکنیک‌های قدرت و خود ممکن می‌شود. به عبارت دیگر، شروع توضیح روش فوکو از نسبت خود با خود و نسبت خود با دیگری این امکان را فراهم می‌کند تا بتوانیم این تجربه به مثابه درون‌ماندگاری را به مثابه کلی به هم پیوسته توضیح دهیم، زیرا در نهایت این خود است که به مثابه تجربه‌ای تکین با برقرارکردن نسبتی در زیستش کردارهای گفتاری و غیرگفتاری دانشی خاص را تجربه می‌کند و می‌فهمد؛ علاوه بر این، لزوم ارتباط تجربه درون‌ماندگار با نیروهای خارج نیز ضرورت شروع از نسبت خود با خود، و نسبت خود با دیگری را نشان می‌دهد، نیروهای خارجی که تجربه آن‌هاست که سبب سوژه‌شدن یا به حاشیه رفتن دانشی خاص می‌شود. درحقیقت، این خودهای امتناع‌گر و کنج‌کاووند که با ارتباط با نیروی خارج فهم خودشان و دیگران را تغییر می‌دهند، دانش‌هایی را به حاشیه می‌برند و اصلاً شروع کار تبارشناسی از نیروهای خارجی است که خود آن را تجربه می‌کند. بنابراین، هرچند تجلی نیروها در کردارهای گفتاری و غیرگفتاری باشد، اما بدون شروع از خود به مثابه تجربه، فهم دیرینه‌شناسی و چگونگی تحول دانش‌ها امکان‌پذیر نیست.

نکته مهم دیگر این که شروع روش فوکو از هرچیزی غیر از نسبت خود با نیروی خارج، که درونش دانش‌ها و دیگران حضور دارند، رویکردی حقوقی - گفتمانی یا

رویکردی دانشگاهی است، یعنی سوژه حقوقی یا دانشگاهی کردارهای گفتاری و غیرگفتاری یک دوره را از ره‌گذر قانون استعلایی مطالعه می‌کند. در ادامه به موضوع نسبت خود با نیروی خارج که نمی‌توان روش فوکو را بدون آن فهم کرد پیش‌تر پرداخته می‌شود.

### ۳،۳ هستی به‌مثابه میدان نیروها و سطح درون‌ماندگاری

براساس آنچه گفته شد، ما با زیستی مواجهیم که نوعی «تجربه» به‌معنای مجموعه‌ای از فعل و انفعالات یا اثرگذاری‌ها و اثرپذیری‌هاست که در آن «خود» که عین درون‌ماندگاری است با نسبت‌برقرارکردن با خود که عین درون‌ماندگاری است و در آن پر از اثرگذاری‌ها و اثرپذیری‌های خود و دیگری است فهمی از پیرامونش پیدا می‌کند که این فهم نوعی «زندگی» یا «تجربه‌گرایی» است. حکومت‌مندی نیز هدایت‌کردن مدام این رفتارها و کنش‌هاست تا خود، آزادانه، فهمش شکل گیرد و رفتار کند. حال با سؤالی مواجه می‌شویم: آن چیست که باعث می‌شود ما به‌جای سوژه‌های استعلایی که تحولات و دوره‌های فکری فوکو را می‌شناسند از سوژه‌شدن به‌مثابه روش فوکو سخن بگوییم؟ بی‌شک پاسخ این سؤال نمی‌تواند هیچ مفهوم استعلایی‌ای باشد، بلکه باید از جنس اثرگذاری‌های درون‌ماندگار باشد.

آن‌چه تاکنون گفتیم حاکی از آن است که فهم ما تجلی نیروها و اثرگذاری‌ها و اثرپذیری‌های منحصربه‌فرد و تکین است که نمی‌توانیم مفهومی را از این زیست جدا کنیم و به‌بهبانه تبیین و به‌گونه‌ای استعلایی بر روی پدیده‌های اجتماعی و انسانی بیندازیم. به‌عبارت‌دیگر، با زیست درون‌ماندگار از دوگانه سوژه و ابژه عبور کرده‌ایم. در این حالت، هستی چیزی جز سطح درون‌ماندگاری با بی‌نهایت نیروهای خارج نیست. بنابراین، هیچ مفهوم یا پرسوناژ مفهومی نمی‌تواند هستی را به‌چنگ خود درآورد. هستی به‌مثابه میدان نیروها و سطح درون‌ماندگاری به‌سان «موجی واحد که مفاهیم را تامی‌زند و از آن‌ها تاگشایی می‌کند» (Deleuze and Guattari 1994: 36) همواره در حرکت و صیوریت است و حامل نیروهای بالقوه و رخدادهایی خارج از کردارهای گفتاری و غیرگفتاری زیست است: «سطح درون‌ماندگاری درون‌ماندگار چیزی غیر از خودش نیست. چنین صفحه‌ای چه‌بسا تجربه‌گرایی‌ای رادیکال باشد» (ibid. 47). سطحی از داده‌ها که نه «درباره» چیزی هستند نه «برای» کسی؛ داده‌های این سطح را نمی‌توان قائم به آگاهی یا حاکی از واقعیتی متعال به‌شمار آورد (مشایخی ۱۳۹۲: ۲۹). به‌تعبیر فوکو،

تفاوت‌ها حول خود می‌گردند، چون هستی به شیوه‌ای یکسان به همه چیز حمل می‌شود و هستی به هیچ‌رو وحدتی نیست که همه چیز را هدایت و توزیع کند، بلکه تکرار آن‌ها به منزله تفاوت‌هاست ... هستی باز آمدن تفاوت است ... حذف مقولات، تک‌معنایی هستی، انقلاب مکرر هستی حول تفاوت، همین است که تفاوت سرانجام شرط اندیشیدن به وهم و روی داد است (فوکو ۱۳۹۱: ۱۲۹).

از این‌روست که فوکو همواره قدرت را شبکه‌ای از مناسبات همواره در حال گسترش و فعالیت می‌بیند که مستلزم آن است که نبردی دائمی الگوی این قدرت دانسته شود (فوکو ۱۳۹۳: ۳۹).

### ۴,۳ درون‌ماندگاری و نیروی خارج: تبارشناسی زمان حال

حکومت‌مندی و تنظیم و هدایت رفتار سوژه‌ها بخشی از توصیف زیست درون‌ماندگار است، اما روی دیگر سکه که فوکو علاقه بیش‌تری به آن دارد سوژه‌شدن، اخلاق فوکویی، و تبدیل زندگی به اثری هنری این‌بار از منظر تبارشناسی زمان حال است. پیش از پرداختن به تبارشناسی زمان حال باید بر این نکته تأکید کرد که اتفاقی که موجب می‌شود تا دانش‌های پیشین به حاشیه روند یا با خلاقیت در تنظیم زیست‌ها هم‌چنان به‌روز بمانند نیروی خارج و نحوه مواجهه با آن است. بنابراین، فهم دیرینه‌شناسی بدون شروع از تجربه نیروی خارج امکان‌پذیر نیست. در ادامه، به این موضوع پرداخته می‌شود.

چنان‌چه سوژه‌ها از کردارهای گفتاری و غیرگفتاری مسلط در زیست احساس رضایت نکنند این بدین معناست که بدیهیات دانشی خاص دیگر فهم آن‌ها از پدیده‌های اجتماعی و انسانی را شکل نمی‌دهند و آن بدیهیات پیشین کم‌کم به‌مثابه زور و سلطه فهم می‌شوند. در این حالت سوژه‌ها آشفستگی‌ای مداوم را نسبت به بدیهیات پیشین تجربه می‌کنند و ظرفیت بالایی برای مجذوب‌شدن به نیروها و خلق امر نابه‌هنگام دارند. فوکو در پاسخ به این سؤال که «آیا نباید چیزها را تثبیت کنیم، حتی اگر موقتی؟» بیان می‌کند:

حتماً، حتماً. آنچه گفتم بدین معنا نیست که [پیش از این پرسش فوکو گفته بود که من هر آن چیزی را "قدرت" می‌نامم که در واقع تمایل دارد آنچه را به‌منزله امر واقعی و حقیقی و خوب به ما ارزانی می‌شود ثابت و مصون نگاه دارد] فقط باید در ناپیوستگی نامعلوم زندگی کنیم. بلکه منظورم این است که باید در نظر داشته باشیم همه نقاط تثبیت و عدم تحرک باید عناصری در یک تاکتیک یا در یک استراتژی به‌شمار آیند،

روش فوکو به‌مثابه سوژه‌شدن و توسعه زیستی درون‌ماندگار .. (میثم قهرمان) ۲۲۱

یعنی عناصری درون تلاشی برای برگرداندن حرکت و امکان اصلاح‌شدن و تغییر به چیزها (فوکو ۱۳۹۶: ۱۷۶).

بنابراین، از نظر فوکو «قائل‌بودن به پیوستگی در تاریخ مستلزم مفروضاتی است که در نهایت نظام‌های موجود قدرت و نابرابری را تثبیت می‌کنند» (O'Farrell 2005: 74). فوکو ادامه می‌دهد:

سه عنصر اخلاق من عبارت‌اند از [اولاً] امتناع از پذیرفتن آنچه به‌منزله امری بدیهی به ما پیش‌نهاد می‌شود؛ ثانیاً، ضرورت تحلیل‌کردن و دانستن، چون هیچ‌چیزی از آنچه را بناست انجام دهیم نمی‌توانیم بدون تأمل و نیز شناخت انجام دهیم و این اصل کنج‌کاوی است؛ و ثالثاً، اصل ابداع یعنی از هیچ برنامه پیشاپیشی سرمشق نگیریم و آن چیزی را در برخی از عناصر تأمل‌مان و نیز در نحوه عمل‌کردنمان جست‌وجو کنیم که هرگز اندیشیده نشده، تصور نشده، شناخته نشده، و قس علی‌هذا. پس امتناع، کنج‌کاوی، ابداع (فوکو ۱۳۹۶: ۱۷۶).

بنابراین، امتناع از بدیهیات زیست‌کنج‌کاوی و جست‌وجوی خارج را با خود به‌هم‌راه دارد که نقطه عزیمت تبارشناسی زمان حال همین تجربه خارج به‌مثابه ناب‌ترین تجربه (فوکو ۱۳۹۱: ۴۰) است، نیرویی که به‌تعبیر بلانشو مجذوبت می‌کند و با این اثرگذاری سراغ تبارشناسی بدیهیات زیست‌خود می‌روی به‌امید گشایش آینده و خلق امر نابه‌هنگام. در این ساختن آینده است که باید جایگاه دانش‌ها، کردارهای گفتاری و غیرگفتاری، و دیرینه‌شناسی دانش را دریافت. بنابراین، از طریق خارج است که می‌خواهی به‌تعبیر مارسل پروست گذشته را دوباره زندگی کنی و در زمان حال به آن فکر کنی و نه من به‌شیوه قدیمی. بدین ترتیب، به اندیشه‌ای می‌رسیم که تماماً از دوگانه سوژه و ابژه‌رهایی یافته است (همان: ۱۲۱) و از هستی درون‌ماندگار می‌آید و زیستی درون‌ماندگار را ممکن می‌کند. به‌تعبیر نیچه، «همه‌چیز رقصان است: همه‌چیز می‌آید و دست در دست می‌نهد و می‌خندد و می‌گریزد و باز می‌گردد» (نیچه ۱۳۵۲: ۲۳۶) و این هستی همواره «شدن» را ممکن می‌کند، شدنی که گشوده‌بودن به تفاوت‌هاست (Roy 2003: 77). فوکو این تکرار تفاوت‌گذارانه و این «شدن» را این‌گونه بیان می‌کند: «تکرار همواره امکان‌پذیر است، تکرار به‌هم‌راه کاربرد و دگرگونی ... مارکس حتی اگر بپذیریم هم‌اکنون در شرف ناپدیدشدن است، روزی دوباره پدیدار خواهد شد ... خواسته من چندان تحریف‌زدایی و احیای یک مارکس حقیقی نیست».

دلوز، براساس نگاهی که به هستی درون‌ماندگار دارد، تکرار تاریخی مارکس را از همین منظر توضیح می‌دهد، اتفاقی که مارکس را به مارکس تبارشناس تبدیل می‌کند:

تکرار تاریخی نه مفهومی قیاسی و مبتنی بر این‌همانی است و نه مفهومی است که توسط تأمل مورخان تولید شده است، بلکه خودش شرط عمل تاریخی است ... برطبق نظر مارکس "تکرار" هنگامی که کم‌تر از حد انتظار ظاهر شود به چیزی مضحک تبدیل می‌شود؛ یعنی نه تنها به تغییر و دگرگونی و خلق چیزی جدید منجر نشود، بلکه درست برخلاف این جریان نیز عمل کند: مخالف آفرینشی معتبر (Deleuze 1994: 91).

فوکو نیز چنین نگاهی به مارکس را در «نیچه، فروید، و مارکس» این‌گونه بیان می‌کند:

مارکس در ابتدای سرمایه توضیح می‌دهد که چگونه، برخلاف پرسئوس، او باید در مه فرورود تا به‌واقع نشان دهد که نه هیولاهایی وجود دارند نه معماهایی عمیق، زیرا تمام آن عمقی که در مفهوم‌سازی بورژوازی از پول، سرمایه، ارزش، و غیره وجود دارد در واقع چیزی جز سطحی‌گری نیست (فوکو ۱۳۹۱: ۱۳).

در نتیجه، اندیشیدن و سوژه‌شدن آزادکردن تفاوت است که فوکو برای چنین آزادکردنی امتناع، کنج‌کاوی، و ابداع و آری‌گویی به واگرایی را پیش‌نهاد می‌کند:

آزادکردن تفاوت مستلزم اندیشه‌ای بدون تناقض، بدون دیالکتیک، و بدون نفی است: اندیشه‌ای که به واگرایی آری می‌گوید؛ اندیشه‌ای آری‌گو که ابزارش گسستن است؛ اندیشه‌ای امر بس‌گانه، بس‌گانگی پراکنده، و ایلیاتی که هیچ‌یک از الزام‌های "همان" آن را محدود نمی‌کند و گرد نمی‌آورد؛ اندیشه‌ای که پیروی نمی‌کند از الگوی درسی (که پاسخ حاضر و آماده در آن تقلب می‌کند) ... تصویر هم‌چنان ناکامل و مغشوش یک ایده که از آن بالا و برای همیشه پاسخ را در اختیار دارد مسئله نیست، بلکه خود ایده مسئله است، یا به‌عبارت دقیق‌تر، ایده وجه دیگری جز وجه مسئله‌دار ندارد: کثرت آشکاری که بر ابهام همواره فزاینده‌اش تأکید می‌شود و در آن بی‌وقفه پرسش برانگیخته می‌شود. پاسخ به پرسش چیست؟ مسئله. چگونه می‌توان مسئله را حل کرد؟ با جابه‌جاکردن پرسش ... مسئله از جدیت امر منفی هگلی سرپیچی می‌کند، زیرا مسئله یک آری‌گویی بس‌گانه است؛ مسئله از تناقض استن - نیستن پیروی نمی‌کند، مسئله استن است. باید به‌گونه‌ای مسئله‌دار اندیشید، به‌جای آن‌که به‌شیوه‌ای دیالکتیکی پرسش کرد و پاسخ داد (همان: ۱۲۷).



این پرسش گری نه معطوف به حل مسئله، بلکه پرسشی بسط یافته، بازگشتی، و ریزوماتیک است که در آن مدام از زمان حال پرسیدن آغاز می شود. در این رویکرد «اثری از نقد راه حل ها نیست، بلکه فقط نقد مسئله ها در میان است» (دلوز ۱۳۸۸: ۱۵۹).

به بیان دیگر، خود پرسیدن معطوف به کارکردهایی است که به امید خلق کردن و آفریدن در زندگی درون ماندگار طرح می شوند. کارکردهایی که می آفرینند، زیرا عمق هایی را به مثابه ریشه های معرفتی و بدیهیات هدف گرفته اند که این عمق ها تلاش می کنند جریان و شور زندگی را مهار کنند، عمق هایی که خود چیزی جز مچاله کردن سطوح و گل آلود کردن آبها نیستند. بنابراین، پرسیدن هیچ گاه به نهایت خود و به بیان دقیق تر، هیچ گاه به حوزه استعلایی نمی رسد، حوزه ای که ریشه ای، عمیق، بدیهی، علمی، و غیر قابل تبارشناسی باشد. به گفته فوکو،

ما بسی جدیدتر از آنچه فکر می کنیم هستیم؛ منظور این نیست که تمام سنگینی تاریخمان را روی دوشمان بیندازیم، بلکه بیش تر این است که بیش ترین بخش ممکن از آنچه را به ما دست رس ناپذیر معرفی شده است در دست رس کاری که می توانیم روی خودمان انجام دهیم قرار دهیم (فوکو ۱۳۹۱: ۳۳۲).

این کار بازی با زیستی درون ماندگار (که درون ماندگار دانش ها، روابط قدرت، و دیگران است) درون هستی ای است که درون ماندگار چیزی غیر از خودش نیست.

این جاست که می توان نقد تبارشناسانه را که در دل خود دانش ها و دیرینه شناسی حضور دارد از نقد معرفتی جدا کرد. نقد تبارشناسانه «ابزار است، وسیله ای برای یک آینده، یا برای حقیقتی که نقد از آن آگاه نیست» (همان: ۲۶۹). چنین نقدی برخلاف نقدی که به دنبال آموزش است استاد نادان را می طلبد که برای آموزش پرسش نمی کند. به تعبیر رانسیر،

سقراط گرایی شکل تکمیل شده کودن سازی است. سقراط نیز مانند هر استاد دانشمندی به نیت آموزش پرسش می کند. اما آن که به دنبال رهاندن انسان است باید از او به شیوه یک انسان پرسش کند، نه به شیوه یک دانشمند؛ باید پرسد تا که بیاموزد، نه آن که بیاموزاند. این دقیقاً کار کسی است که بیش از شاگرد نمی داند و هرگز پیش از او به این سفر نرفته است، کار استاد نادان (رانسیر ۱۳۹۵: ۴۹).

#### ۴. نتیجه گیری

عقلانیت حاکم بر دانشگاه و علوم انسانی که روابط استاد - دانشجویی و رساله ها و کتب علمی را تولید می کنند به امر بدیهی میان نویسندگان و محققان دانشگاهی تبدیل شده است.

از این منظر باید به گونه‌ای درباب فوکو بنویسیم که از روش تحقیق علمی عبور نکنیم. چنین نگرشی به فوکو نه تنها نوید خلق فوکویی نابهنگام و خلاف جریان در زمان حالمان را نمی‌دهد، بلکه فوکوی بی‌خطری به دانشجویان عرضه می‌شود که در چهارچوب عقلانیت علمی صرفاً به گونه‌ای متفاوت به ممکن شدن پدیده‌ها می‌نگرد. در کتاب تبارشناسی خاکستری است نیز مانند تمامی این آثار با سوژه‌ای آگاه مواجهیم که مقابل ابژه آثار فوکو قرار گرفته و ابتدا آثار او را دوره‌بندی می‌کند و سپس مؤلفه‌هایی را برای تحقیق فوکویی ارائه می‌دهد. ردپای فوکوی دانشگاهی شده و به‌هنگام به‌وضوح در کتاب مذکور مشخص است، برای مثال، هنگامی که نویسنده از «دیرینه‌شناسی به چه کار می‌آید؟» سخن می‌گوید یا زمانی که خطوط کلی جعبه‌ابزاری تحلیلی را برای کار تبارشناسانه و تحلیل سازوکارهای قدرت ارائه می‌دهد و از پنج مؤلفه «کارکرد»، «آماج یا موضوع»، «تکنیک»، «نظام تمیزگذاری‌ها»، و «هدف» برای انجام کار تبارشناسانه سخن می‌گوید.

بنابراین، در این کتاب نیروهایی که آثار فوکو را در چهارچوب عقلانیت علمی و رساله‌نویسی تسخیر کرده‌اند به‌وضوح مشخص‌اند. باتوجه‌به آن‌چه گفته شد، جهت مقاومت در برابر فوکوی مبتنی بر عقلانیت علمی باید از دوره‌بندی کردن آثار فوکو، حتی اگر آن‌ها را مرتبط با هم ببینیم، خودداری کنیم، زیرا دوره‌بندی این امکان را برای عقلانیت حاکم بر علوم انسانی فراهم می‌کند که با تعیین مؤلفه‌های آثار فوکوی متقدم، فوکوی تبارشناس، و فوکوی متأخر نیروهای خود را برای بازتولید روابط دانشگاهی و رساله‌نویسی به‌کار گیرد.

بدین ترتیب، باید روش فوکو را سوژه‌شدن به‌مثابه توسعه زیستی درون‌ماندگار دانست، زیستی که با وجود آن‌که دانش‌ها و روابط قدرت درون‌ماندگار آن‌اند، در جست‌وجوی امر نابهنگام برای گسترش درون‌ماندگاری‌اش می‌گردد. در نتیجه، یکی از مهم‌ترین راه‌های مقابله با کاربست‌های علمی روش دیرینه‌شناسانه و تبارشناسانه حذف این دو دوره یا به‌بیان دقیق‌تر، در نظر گرفتن آن‌ها به‌عنوان مؤلفه‌های توصیفی زیست درون‌ماندگاری است که به‌دنبال گسترش خود است.

به‌عبارت‌دیگر، آن‌چه درباب روش فوکو مهم است آغاز کردن از «سوژه‌شدن» به‌مثابه نسبت خود با خود و تجربه‌ای تکین است، تجربه‌ی تکینی که با برقرار کردن نسبتی در زیستش، کردارهای گفتاری و غیرگفتاری دانشی خاص را تجربه می‌کند و می‌فهمد. علاوه‌براین، «خود» به‌مثابه تجربه درون‌ماندگار همواره در معرض نیروهای خارج قرار دارد. در این حالت، «خود» با برقراری نسبتی نو با نیروهای خارج می‌تواند چشم‌اندازی نو را خلق کند. به همین سبب، همواره نیرویی از خارج رخ‌دادی را در معرض سوژه‌های امتناع‌گر

و کنج‌کاو قرار می‌دهد تا از ره‌گذر تبارشناسیِ زمان حال و سوژه شدن، مُبدع چشم‌اندازی نو در زیستشان باشند. بنابراین، سوژه شدن با عبور از آستانه پوزیتیویته می‌تواند سرآغازی برای تحول دانش‌ها باشد. به تعبیر فوکو، از آن‌جاکه امکان نادیده گرفتن دانش‌ها وجود ندارد، باید زوایای دیگر آن را جست‌وجو کرد، باید با مسئله مواجه شد، و در نهایت باید چیزی را یافت که جزئی از دانش نیست، اما شایستگی آن را دارد که به بخشی از دانش مبدل شود.

### پی‌نوشت‌ها

۱. قائلان به تحلیل هم‌زمان دوره‌های فوکو معمولاً به مصاحبه فوکو با عنوان «حقیقت، قدرت، و خود» ارجاع می‌دهند که فوکو در آن از سه مسئله سستی مرتبط به هم در مطالعات خود سخن می‌گوید که برای تبارشناسی‌هایش شکلی از نظام‌مندی شخصی را ساخته‌اند. درحالی‌که درست پیش از این بحث فوکو بر پیش‌بینی‌ناپذیری خود تأکید و آن را در مطالعاتش برجسته می‌کند.
۲. بازنمایی شیوه استنتاج از تجربه است ... و اندیشیدن به منزله نوعی فرایند استدلال در نظر گرفته می‌شود که از تجربه آغاز شده است و برپایه همین تجربه قرار دارد. فلسفه بازنمودی اندیشه و شناخت عبارت است از آشکارکردن ساختار این فعالیت استدلال و رابطه‌اش با تجربه (دیو ۱۳۹۶: ۱۳).

### کتاب‌نامه

- دلوز، ژیل (۱۳۸۸)، *فرانسیس بیکن: منطق احساس*، ترجمه بابک سلیمی‌زاده، تهران: روزبهان.
- دلوز، ژیل (۱۳۹۲)، *فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده*، تهران: نشر نی.
- دیو، ریدار (۱۳۹۶)، *دلوز، ترجمه فریبرز مجیدی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- رانسیر، ژاک (۱۳۹۵)، *استاد نادان*، ترجمه آرام قریب، تهران: شیرازه.
- فوکو، میشل (۱۳۸۸)، *اراده به دانستن*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۱)، *مجموعه مقالات تئاتر فلسفه*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۲)، *دیرینه‌شناسی دانش*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۳)، *مجموعه مقالات ایران روح یک جهان بی‌روح*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۳)، *مراقبت و تنبیه: تولد زندان*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.

فوکو، میشل (۱۳۹۵)، مجموعه مقالات خاستگاه هرمنوتیک خود، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.

مشایخی، عادل (۱۳۹۵)، تبارشناسی خاکستری است، تهران: ناهید.

مشایخی، عادل و محسن آزموده (۱۳۹۲)، دلوز، ایده، زمان، تهران: بیدگل.

نیچه، فریدریش (۱۳۵۲)، چنین گفت زرتشت، ترجمه داریوش آشوری، تهران: آگه.

Colebrook, Claire (2002), *Gilles Deleuze*, London and New York: Routledge.

Deleuze, Gilles (1994), *Difference and repetition*, New York: Columbia University Press.

Deleuze, Gilles and Guattari Felix (1994), *What Is Philosophy?*, New York: Columbia University Press.

Foucault, Michel (1986), *The History of Sexuality*, vol. 3: *The Care of The Self* trans. Robert Hurley, New York: Pantheon Books.

Foucault, Michel (1990), *The History of Sexuality*, vol. 2: *The Use of Pleasure*, trans. Robert Hurley, New York: Pantheon Books.

Foucault, Michel (1997), "Ethics of the Concern for Self as a Practice of Freedom", in: *Ethics: Subjectivity and Truth*, Paul Rabinow (ed.), London: The Penguin Press.

O'Farrell, Clare (2005), *Michel Foucault*, London: SAGE Publications Ltd.

Roy, Kaustuv (2003), *Teachers in Nomadic Spaces: Deleuze and Curriculum*, New York: Peter Lang Inc.